

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

اسرار لیلۃ‌القدر در آینه‌ی سوره‌ی قدر (۴)

«تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ»

در شب قدر، ملائکه و روح مُتَنَزِّل می‌شوند و تنزل یک امر تدریجی است؛ یعنی از سر شب تا مطلع الفجر این جریان نزول ملائکه استمرار دارد؛ این‌طور نیست که یکباره بیایند و بروند و تمام شود. ملائکه یعنی موجودات ملکوتیه؛ موجوداتی که از عالم ملک نیستند و به ملکوت عالم تعلق دارند. پیش از معرفی و بیان اقسام ملائکه، نکته‌ای را درباره‌ی اصطلاح ملکوت تذکر می‌دهیم. ملکوت در متون عرفانی دو معنا دارد:

۱. گاه ملکوت درمقابل مُلک به کار می‌رود. در این کاربرد، همهی عوالم بالاتر از ملک را اصطلاحاً ملکوت می‌گویند؛ لذا در این تعبیر، عالم جبروت هم جزء ملکوت است. در این بیت:

ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند هر آن که خدمت جام جهان‌نما بکند

مقصود شاعر از ملک تا ملکوت، این نیست که جبروت همچنان در حجاب می‌ماند. این ملکوت یعنی هرچه فوق عالم ملک است. یا در شعر مثنوی:

حمله‌ی دیگر بمیرم از بشر تا برآرم از ملائک بال و پر

ملائک اعم از ملائکه‌ی عالم ملکوت و عالم جبروت است. جبروت جایگاه ملائکه‌ی مقرب است.

۲. گاه ملکوت را درکنار جبروت به کار می‌برند. اینجا مقصود ملکوت اعلی و ملکوت اسفل است. نفوس

کلیّه ملکوت اعلی را تشکیل می‌دهند و مثل معلقه ملکوت اسفل را.

اقسام موجودات ملکوتی

موجودات ملکوتی که از عوالم فراتر از مُلک هستند، به دو دسته‌ی کلی تقسیم می‌شوند:

۱. یک دسته از ملائکه هیچ تعلقی به عالم اجسام و طبیعت ندارند؛ چه این تعلق و وابستگی در قالب حلول در آنها باشد و چه در قالب مدیریت و تدبیر و اداره‌ی آنها؛ اصلاً کاری به کار عالم ملک ندارند. اینان خود به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف. ملائکه‌ی مهمیّه. «هَیْمَان» یعنی بُهت‌زدگی، حیرت و سرگشتگی. به این دسته، ملائکه‌ی مقرب هم می‌گویند و بنا به تعبیری که در قرآن به کار رفته است، ملائکه‌ی «قیام ینظرون»^۱ هم نامیده می‌شوند. این ملائکه چنان مستغرق در جمال جمیل الهی و چنان متحیر در ذات جلیل متعال هستند که از ماسوی الله به‌کلی بی‌خبرند. اصلاً خبر ندارند که خداوند عالمی، آدمی و ملکی و ملکوتی آفریده است. چنان محو آن حقیقت مطلقند که از هیچ‌چیز خبر ندارند. فلاسفه به اینها عقول طولیه (دربرابر عقول عرضیه) می‌گویند.

چنانکه گفتیم، انسان در مسیر سلوک و در قوس صعود، به افق‌های مختلفی راه می‌یابد و در هر افق با موجودات آن عالم اتحاد پیدا می‌کند؛ برخی از اولیاءالله در سیر خود به نقطه‌ای می‌رسند که دچار همین «هَیْمَان» می‌شوند و دیگر از هیچ‌چیز خبر ندارند؛ نه از خود و نه از دیگران. یک‌سره مبهور آن جمال مطلق می‌شوند.

ب. جبروتیان. دسته‌ی دوم از ملائکه‌ای که تعلقی به عالم اجسام ندارند، اهل جبروتند که واسطه‌ی رحمت الهی هستند. رئیس این ملائکه روح اعظم است که از او به قلم اعلی و عقل تعبیر شده است. مقصود از «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ»^۲ همین روح اعظم است. چنانکه در مبحث قوس صعود و نزول ذکر

^۱. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۶۸.

^۲. مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۹۷ و ج ۵۵، ص ۲۱۲؛ ابن‌ابی‌جمهور، عوالم‌الغالی، ج ۴، ص ۹۹.

شد، نباید تعیین اول را با مخلوق اول که همین روح اعظم یا عقل است، اشتباه گرفت. بدیهی است که منظور از عقل، ابزار تفکر بشر نیست؛ بلکه عقول، موجودات مجردند.

۲. دسته‌ی دوم ملائکه به عالم اجسام ارتباط و تعلق دارند؛ تعلق حلولی یا تدبیری؛ یا مدبر امور هستند «فَالْمَدْبِرَاتِ أَمْرًا»^۳؛ یا حال هستند و در پدیده‌ها حلول کرده‌اند. این ملائکه که موکل بر موجودات جسمانی و مدبر امور آنها هستند؛ وجهه‌ی ملکوتی موجودات علوی یا سفلی، عنصری یا فلکی به شمار می‌آیند که به عالم ملائکه متعلق و متصلند. این ملائکه صنف‌های مختلف و اقسام و طایفه‌های متعددی دارند. پس دانستیم که در آیه‌ی «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ»، ملائکه از چه گروه‌هایی تشکیل شده‌اند.

وَأَمَّا عِبَارَتُ وَ الرُّوحِ. جبرئیل که در تعبیر وحی، روح القدس و روح الامین هم نامیده شده است، (أَيَّدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ^۴، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ^۵) آخر ملائکه‌ی کروبیین است و «روح» که در آیه‌ی «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ» نام برده شده، اول ملائکه‌ی کروبیین است. لذا روح از ملائکه بزرگ‌تر است. از امام صادق ع راجع به روح سؤال کردند؛ حضرت فرمودند: «خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ»^۶: مخلوقی است از ملائکه عظیم‌تر. انتهای عروج جبرئیل، ابتدای صعود روح است.

واژه‌ی روح در ادبیات ما و همچنین در قرآن و روایات مصادیق دیگری هم دارد. گاهی اوقات مقصود، روح حیوانی است. گاهی روح نفسانی است و گاه نفس حیوانی که زنده بودن حیوان به آن وابسته است. گاهی مقصود نفس ناطقه‌ی انسانی است که زنده بودن بشر به آن وابسته است.

اما روح که در آیه‌ی «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ» یاد شده، چگونه مخلوقی است و چه ویژگی‌هایی دارد؟

۳. سوره‌ی نازعات، آیه‌ی ۵.

۴. سوره‌ی بقره، آیه‌های ۸۷ و ۲۵۳.

۵. سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۱۹۳.

۶. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۹۰؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۴۴.

یک طبقه از ملائکه هستند که در فلسفه‌ی اشراق اصطلاحاً به آنها ارباب انواع می‌گویند. شاید تعبیر «و الصّافّاتِ صَفّاً»^۷ در قرآن کریم، اشاره به این دسته از ملائکه باشد. اینان ربّ النّوع موجوداتی هستند که در عالم پایین وجود دارند. مثلاً در روایتی آمده است که خروسی در عرش وجود دارد که هر وقت آن خروس می‌خواند، همه‌ی خروس‌های روی زمین شروع به خواندن می‌کنند.^۸ او ربّ النّوع خروس‌های روی زمین است. در مورد گاو هم چنین روایتی وجود دارد. از روایات این معنا برمی‌آید که هر موجودی در عالم بالا یک ربّ النّوع دارد.^۹ اعظم این ربّ النّوع‌ها، ربّ النّوع انسانی است. همان‌طور که انسان در عالم طبیعت بر همه‌ی موجودات تفوّق دارد، ربّ النّوع انسانی هم بر ربّ النّوع سایر مخلوقات احاطه و سلطه یا ریاست دارد. ربّ النّوع انسانی به تعداد انسان‌ها وجه و جهت دارد. مثل یک حقیقت یا خورشیدی که شعاع‌هایی از آن آمده و به هر انسان یک شعاع تابیده است؛ خود آن حقیقت با تمامیتش نیامده؛ بلکه مرتبه‌ی نازل‌های از آن آمده است. البته تعبیر شعاع هم که به کار می‌بریم، تشبیه است؛ وگرنه اینطور نیست که مثل شعاع آمده باشد؛ رقیقه یا مرتبه‌ی نازل‌های از آن، شعبه‌ای از آن در درون هر انسان تابیده یا دمیده شده است. لذا حقیقت روح، به تعداد انسان‌ها وجه و جهت دارد. مثل یک شکل هندسی چندوجهی که به سمت هر انسان یک جهت دارد.

روح ربّ النّوع انسانی است که بر ربّ النّوع همه‌ی موجودات عالم ریاست و احاطه دارد و همراه با تمام انسان‌هاست؛ در هر انسانی شعاعی از آن حقیقت و نفخه‌ای از آن روح دمیده شده است. منتهی

^۷ سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱.

^۸ مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۶، ص ۱۸۳؛ حویزی، نورالثقلین، ج ۳، ص ۶۱۳.

^۹ مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۱۹؛ عَنْ وَهْبٍ قَالَ: حَمَلَةُ الْعَرْشِ الْيَوْمَ أَرْبَعَةٌ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَيْدُوا بِأَرْبَعَةِ آخِرِينَ؛ مَلَكٌ مِنْهُمْ فِي

صُورَةَ إِنْسَانٍ يَشْفَعُ لِنَبِيِّ آدَمَ فِي أَرْزَاقِهِمْ وَ مَلَكٌ فِي صُورَةِ نَسْرِ يَشْفَعُ لِلطَّيْرِ فِي أَرْزَاقِهِمْ وَ مَلَكٌ فِي صُورَةِ نُورٍ يَشْفَعُ لِلْبَهَائِمِ فِي أَرْزَاقِهَا وَ مَلَكٌ فِي صُورَةِ أَسَدٍ يَشْفَعُ لِلسَّبَاعِ فِي أَرْزَاقِهَا...

او با ماست؛ ما با او نیستیم. اگر سالک الی الله مراتب را بالا برود و به افق روح برسد؛ آنگاه او هم با روح خواهد بود.

آن روح با همه‌ی انسان‌ها هست و به این لحاظ که روح بر ربّ النوع همه‌ی موجودات احاطه و سیطره دارد، می‌توان گفت: روح با همه‌ی موجودات این عالم و با تمام ذرات این عالم هم هست. چون ربّ النوع سایر موجودات در شعاع روح به وجود آمده‌اند و در سایه‌ی آن ربّ النوع‌ها، همه‌ی موجودات پدید آمده‌اند، طبیعتاً می‌توان گفت حقیقت روح نه تنها با تمام انسان‌ها، اعمّ از سعید و شقی، هست؛ بلکه با تمام ذرات این عالم هم هست. این که روح همراه ماست، خیلی مایه‌ی شرافت نیست و چندان بزرگ نیست؛ بزرگ آن است که سالک همراه روح باشد. لذا در روایات داریم که تنها کسی که همراه روح است، پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بعد از ایشان ائمه‌ی هدی عَلَيْهِمُ السَّلَام هستند.

خداوند در قرآن کریم در ماجرای آفرینش انسان فرمود: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»^{۱۰} و از روح خود در او دمیدم. نفرمود: نَفَخْتُ فِيهِ رُوحِي: روحم را در او دمیدم. تعبیر «مِنْ رُوحِي»: از روحم، نشان می‌دهد که خود روح در انسان دمیده نشد؛ بلکه خداوند مرتبه‌ی نازل‌های از روح را در انسان دمید.^{۱۱}

نکته‌ی دیگر اینکه ترکیب رُوحِي (روح من)، اضافه‌ی تشریفی است؛ همان‌طور که درباره‌ی کعبه یا مسجدالحرام می‌فرماید: «بَيْتِي»^{۱۲}؛ یا درباره‌ی ایام مهمّ سال می‌فرماید: «أَيَّامَ اللَّهِ»^{۱۳} خدا مکان مند و زمان مند نیست تا خانه‌ی خاصی یا روزهای خاصی داشته باشد. این انتساب دادن خدا چیزها را به خودش اصطلاحاً اضافه‌ی تشریفی می‌گویند. وقتی شخص بزرگی بخواهد ارزش چیزی یا کسی را به دیگران بفهماند، می‌گوید فلانی از ماست. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «سَلْمَانُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ»^{۱۴}

^{۱۰}. سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۹؛ سوره‌ی ص، آیه‌ی ۷۲.

^{۱۱}. برای توضیحات بیشتر، نگاه کنید به: طیب، شراب طهور، مبحث یقطه، ص ۵۷.

^{۱۲}. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۵ و سوره‌ی حج، آیه‌ی ۲۶.

^{۱۳}. سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۵.

^{۱۴}. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۹۶؛ صدوق، عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۶۴؛ مفید، اختصاص، ص ۳۴۱.

سلمان از ما اهل بیت است. درحالی که سلمان ایرانی تبار و پیغمبراکرم عرب‌نژادند؛ این منّا همان اضافه‌ی تشریفی است. روح حقیقتی بسیار عظیم و بسیار مقرب به حضرت حق است. خداوند برای آنکه عظمت آن را به ما بفهماند، فرمود: رُوْحِي؛ یعنی روحی که منسوب به من خداست؛ و فرمود: نَفَحْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي، یعنی خداوند یک رقیقه و مرتبه‌ی نازله، یک سایه و ظلّ و شعاعی از روح را در حضرت آدم عليه السلام دمید.

این نکته را نیز می‌افزاییم که اصطلاح روح دو گونه اطلاق دارد. یکی همان حقیقتی که گفتیم از صنوف ملائکه کربوبین است و دیگری روح اولیاء حضرت حق؛ که این روح، اعظم است از ملائکه. آن روح از ملائکه است؛ اما روح اولیاء، روح پیغمبر خاتم و ائمه‌ی هدی عليه السلام از ملائکه برتر و بزرگتر است.^{۱۵}

در روایات است که اهل بیت عليه السلام بدون هیچ قیدی فرموده‌اند ملائکه خدام ما و خدام شیعیان ما هستند.^{۱۶} از اینجا عظمت مقام شیعه آشکار می‌شود. اینجاست که روشن می‌شود هر کس نمی‌تواند ادعای شیعه بودن کند. اگر ما خود را شیعه‌ی اهل بیت عليه السلام بنامیم، مایه‌ی آبروریزی آن بزرگواران

^{۱۵} [بنابراین در مورد روح ذکر شده در سوره‌ی قدر دو احتمال متصور است؛ یکی اینکه مقصود از روح بالاترین ملک از ملائکه‌ی کربوبین باشد؛ دیگری اینکه مقصود از روح ربّ النوع انسانی باشد که مرتبه‌ی اکمل و اتم آن در پیامبراکرم و اهل بیت آن حضرت: تحقق یافته و مراتب پایین‌تر از آن (نازله و رقیقه) به ترتیب به انبیاء و اولیاء و صالحان و مؤمنان تا پایین‌ترین بشر از حیث ایمان و عمل صالح، اختصاص یافته است. ضمناً باید توجه داشت که در مواردی که در آیات و احادیث لفظ الْمَلَائِكَةُ آمده است، بعضاً گروه خاصی از ملائکه مورد نظر است و ممکن است تمامی اصناف و اشخاص موجودات ملکوتی را شامل نشود.]

۶۲. صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۷، ص ۲۶۲: عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا أَفْضَلَ مِنِّي وَلَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنِّي. قَالَ عَلِيُّ عليه السلام فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَإِنَّ أَفْضَلَ أُمَّ جَبْرِئِيلَ؟ فَقَالَ صلى الله عليه وآله: يَا عَلِيُّ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ أَنْبِيَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ عَلَي مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَفَضَّلَنِي عَلَي جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْفَضْلَ بَعْدِي لَكَ يَا عَلِيُّ وَاللَّائِمَةَ مِنْ بَعْدِكَ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَامُنَا وَخُدَامَ مُجَنَّبِنَا.

است. بهتر است ما خود را محبّ اهل بیت علیهم السلام بدانیم؛ حتّی محبّ محبان آنان و دشمن دشمنان ایشان. هرچه بیشتر فاصله بگیریم، به ادب نزدیک‌تر است.

ملائکه و روح چگونه و بر چه شخصی فرود می‌آیند؟

ملائکه و روح در شب قدر به کجا متنزّل می‌شوند؟ نزول ملائکه و روح جنبه‌های مختلفی دارد. در جنبه‌ی باطنی و انفسی، بر وجود ولیّ اعظم خدا، در مراتب وجودی آن حضرت، یعنی در مرتبه‌ی قلب، صدر، و حسّ مشترک ایشان نازل می‌شوند. در جنبه‌ی آفاقی و در عالم مُلک، در کعبه یا اطراف مزار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل می‌شوند. در جنبه‌های سَمَوی، در بیت‌المعمور در آسمان چهارم نازل می‌شوند. تنزّل ملائکه و روح در هریک از این حوزه‌ها به معنای متمثّل شدن آنها به صورت‌های ملکوتی یا ملکی است. همان‌طور که سالکان‌الی‌الله و اولیاء‌الله، برای صعود و عروج، متروّح می‌شوند؛ موجودات ملکوتی هنگام نزول، متجسّد می‌شوند. وقتی سالک‌الی‌الله از جسمانیات می‌بُرد و قطع تعلق و توجّه می‌کند، کم‌کم بدنش روحانی می‌شود؛ لذا می‌تواند معراج جسمانی کند و با همین بدن در آسمان‌های معنا بالا رود؛ از ظاهر به باطن برگردد؛ با جسم متروّح می‌تواند در افق‌های بالاتر از عالم طبیعت سیر کند؛ قدرت دارد وارد عالم ملکوت و جبروت شود. همان‌طور که سالک متروّح می‌شود و بالا می‌رود؛ موجودات عوالم بالا متمثّل می‌شوند و به پایین می‌آیند. [بنابراین،] **تَنْزُلٌ** یعنی **يَتَمَثَّلُ**؛ به صورت‌های ملکوتی یا ملکی متمثّل می‌شوند.

چگونه ممکن است موجودات جبروتی و ملکوتی بر وجود سالک، چه در قلب، چه در صدر و چه در حسّ مشترک او متنزّل و متمثّل شوند؟ این امر واقع نمی‌شود مگر اینکه سالک از حجاب، پوسته و حباب بشریت خارج شود و با عوالم ملکوت و جبروت تناسب و سنخیتی پیدا کند. فقط در این صورت ملائکه می‌توانند بر او نازل شوند. انسانی که غرق عالم ملک و طبیعت است، چگونه می‌تواند فرودگاه جبروتیان و ملکوتیان و کرّوبیان شود؟

البته چنین چیزی به صورت لحظه‌ای برای سایرین ممکن است. گاه ممکن است یک ولیّ بزرگ خدا با یک اشاره، کاری کند که دریچه‌ای از غیب به روی کسی باز شود. ولیّ خدا می‌تواند با یک تصرّف، برای لحظه‌ای چشم انسانی را که هنوز به‌طور معمول غرق عالم ملک و طبیعت است، باز کند تا او حقایق ملکوتی و جبروتی را ببیند. اما این فرد بی مدد آن ولیّ، خود نمی‌تواند ببیند؛ زیرا وجودش استعداد تنزّل ملائکه و روح را ندارد. این انسان هنوز به ملکوت و جبروت عالم راه ندارد. گاهی هم اتفاق می‌افتد که بدون تصرّف ولیّ خدا، در شرایطی که خطر بسیار بزرگی پیش بیاید، به قدری موقعیت هولناک و خطرناک باشد که توجّه فرد به‌طور کامل از عالم طبیعت کنده و قطع شود. وقتی تعلق این فرد از عالم طبیعت قطع شد، آن طرف را می‌بیند؛ اما این مثل برق جهنده، فقط یک لحظه است.

وقتی اولیاء بزرگ و نفوس کَمَل از جنبه‌ی طبیعی منسلخ شدند و روح اعظم یا سایر ملائکه را مشاهده کردند، دو حالت رخ می‌دهد. یک دسته از اولیاء چنان غرق عالم معنا و جمال حقّ می‌شوند که دیگر خبری از آنها نیست. نه آنها از غیر حقّ خبری دارند، نه دیگران خبری از آنها دارند. دسته‌ی دیگر ممکن است دوباره به خود بیایند و به حالت صحو بعد المحو یا هوشیاری بعد از ناهوشیاری نائل شوند. در این صورت می‌توانند هم‌زمان، هر دو مرتبه‌ی غیب و شهادت را با هم حفظ کنند و ببینند. آنان درحالی‌که بین مردم زندگی می‌کنند، با مردم حرف می‌زنند، کار می‌کنند، آمد و شد دارند، هم‌زمان حقایق ملکوت و جبروت عالم را می‌بینند.

حدیثی است منسوب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که می‌فرمایند: برادرم موسی با یک چشم به عالم نگاه می‌کرد و برادر دیگرم عیسی با چشم دیگر؛ و من با هر دو چشم به عالم نگاه می‌کنم.^{۱۷} شاید بتوان گفت، تعبیر با دو چشم نگاه کردن، اشاره به همین مقام جمع الجمعی باشد. یعنی در آن واحد، هم

^{۱۷}. امام خمینی، سرّ الصلوة، معراج السّالکین و صلوة العارفین، ص ۹۲.

جبروت و ملکوت را می‌بینم، هم ملک و عالم طبیعت را. این حدیث معانی عرفانی دیگری هم دارد که وارد آن نمی‌شویم.

استمرار نزول ملائکه تا قیامت

در آیهی مورد بحث، تَنْزُلُ از مصدر تَنْزَلُ، فعل مضارع است و حکایت از استمرار و تدریج دارد. اینکه می‌فرماید: «تَنْزُلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ» مثل آیهی دیگری است که در سورهی دخان وجود دارد. «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ

أَمْرٍ حَكِيمٍ»: در آن شب هر کار حکیمانه‌ای از هم جدا و تدبیر می‌شود. که در آنجا هم فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد، نشان می‌دهد لیلَةُ الْقَدْرِ حادثه‌ای محدود به یک زمان خاص نیست؛ یک حقیقت مستمر است که تا قیامت و تا عالم برپاست، وجود دارد. حدیثی ناظر بر همین معنا از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است. «عَنْ أَبِي ذَرٍّ أَنَّهُ قَالَ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ هِيَ شَيْءٌ يَكُونُ عَلَى

عَهْدِ الْأَنْبِيَاءِ يَنْزِلُ فِيهَا فَإِذَا قُبِضُوا دُفِعَتْ؟ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا بَلْ هِيَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^{۱۸}: ابودر می‌گوید: به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کردم: ای رسول خدا! آیا شب قدر چیزی است که فقط در زمان حیات پیامبران است؛ وقتی پیامبران مُردند شب قدر هم برداشته می‌شود و نخواهد بود؟ فرمود: خیر؛ بلکه آن تا روز قیامت خواهد بود.

نکته‌ای از این حدیث استنباط می‌شود. وقتی لیلَةُ الْقَدْرِ در همه‌ی سال‌ها تا روز قیامت وجود دارد و در آن، ملائکه و روح منتزل می‌شوند و مقدرات را می‌آورند، بر چه کسی نازل می‌شوند؟ و مقدرات را برای چه کسی می‌آورند؟ در حیات رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر خود آن حضرت نازل می‌شوند؛ بعد از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر چه کسی نازل می‌گردند؟ از همین جا می‌توان دریافت که حجّت خدا، ولیّ اعظم خدا، تا قیامت باید باقی بماند. لذا ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام فرمودند: برای اثبات امامت ما به سورهی قدر استدلال کنید. اصول

^{۱۸}. حویزی، نورالثقلین، ج ۵، ص ۶۲۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۹۸؛ استرآبادی، تأویل الآیات، ص ۷۹۲.

کافی بابی در شأن سوره‌ی قدر دارد و روایت‌های بسیار زیبا و مفصلی از پیغمبر اکرم، امیرالمؤمنین، امام جواد و سایر ائمه علیهم‌السلام نقل کرده است. در این روایات تصریح کرده‌اند که لیلۃ‌القدر دلیلی است بر وجود حجت خدا تا قیامت و بر اینکه زمین تا قیامت از حجت خدا خالی نخواهد بود.^{۱۹}

اگر از برادران اهل سنت درباره‌ی شب قدر بپرسید، می‌گویند: شب قدر شب بیست‌وهفتم ماه رمضان است. البته از نظر شیعه هم شب بیست‌وهفتم شب ویژه و فوق‌العاده‌ای است؛ گرچه کمتر احتمال می‌دهند شب قدر باشد. اهل سنت قوی‌ترین احتمال را برای شب قدر شب بیست‌وهفتم ماه مبارک می‌دانند. از برادران اهل سنت می‌پرسیم: امسال شب بیست‌وهفتم ماه مبارک لیلۃ‌القدر هست؟ می‌گویند: بله. می‌گوییم: در این صورت، تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ بر چه کسی؟ اگر شب قدر هست، باید ملائکه و روح نازل شوند. بر چه کسی نازل می‌شوند؟

تعیین امور عالم در شب قدر

«تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ»؛ در شب قدر ملائکه و روح متنزل می‌شوند و به اذن پروردگارشان تمام امور عالم را عرضه می‌کنند. مقصود از «مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» چیست؟ گفتیم شب قدر، شب مکاشفه‌ی پیامبر اکرم و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام است. لذا در لیلۃ‌القدر همه‌ی امور ملکوت عالم، به معنای باطن عالم، اعم از ملکوت و جبروت، از غیب ملکوت، برای پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا امام هر زمانی علیه‌السلام مکشوف می‌شود و تمام اموری که برای مدت یک سال آینده برای خلائق تقدیر شده است، معلوم می‌شود. این تقدیرات در مراتب مختلف هستی، در کتب ملکوتی و الواح عالیّه و سافله، ثبت شده است. چون این کشف برای ولیّ اعظم خدا رخ می‌دهد، پس تمام مقدرات سال آینده بر او عرضه، آشکار و مکشوف می‌شود.

^{۱۹}. کلینی، کافی، ص ۲۴۵-۲۵۳.

کشف‌های پیامبر و ائمه علیهم‌السلام مراتبی دارد. گاهی اوقات کشف اجمالی و گاه کشف تفصیلی است. یک‌بار کلیت امر برای آنها مکشوف می‌شود؛ یک‌بار جزئیات. یک‌بار بخشی از امور مکشوف می‌شود؛ یک‌بار تمامیت امور. ممکن است در یک کشف، همه‌ی امور تمام عالم، یعنی مقدرات ملکیه و ملکوتیه‌ی تمام دهر و عصر تا قیامت بر ایشان مکشوف شود. گاهی اوقات هم تنها مقدرات یک سال و گاهی مقدرات کمتر از یک سال بر ایشان مکشوف می‌شود.

«سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ»

سلام معانی متفاوتی دارد. یک معنا این است که در سَلَامٌ هِيَ، ضمیر هِيَ به لَيْلَةٌ برمی‌گردد. اگر لَيْلَةٌ فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام باشد، پس سَلَامٌ فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام است. وقتی به هم سلام می‌کنیم، بدانیم چه می‌گوییم! حقیقت سلام فاطمه زهرا علیها‌السلام است. وقتی لیلۃ‌القدر زهرا علیها‌السلام است، سَلَامٌ هِيَ، یعنی اللَّيْلَةُ سَلَامٌ، یعنی الْفَاطِمَةُ سَلَامٌ و السَّلَامُ فَاطِمَةَ.

اگر سلام را به معنای سلامت بگیریم، سَلَامٌ هِيَ، یعنی آن شب قدر، سلامت است؛ سلامت از شرور، بلیات و آفات شیطانی.

به تعبیر دیگر، سَلَامٌ هِيَ یعنی در این لیلۃ‌القدری که شب خلوت اولیاء و اهل طاعت با خداست، بر این اولیاء و بر این اهل طاعت، سلام و درود باد!^{۲۰}

باز به تعبیر دیگر، «سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ»، یعنی در این لیلۃ‌القدر، ملائکه و روحی که نازل می‌شوند، تا طلوع فجر بر اولیاء خدا سلام می‌کنند. بر ولیّ اعظم و حجت خدا وارد می‌شوند و بر او سلام می‌کنند.

^{۲۰} کوفی، تفسیر فرات، ص ۵۸۱: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ إِنَّهُ كَانَ يَقْرَأُ هَذِهِ الْآيَةَ بِأَذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرِ سَلَامٌ، أَيُّ بِكُلِّ أَمْرٍ إِلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَيَّ سَلَامٌ.

در سیر عرفانی انسان نیز، هرگاه سالک به نقطه‌ای رسید که روح انسانیت در او دمیده شد و لیلۃ‌القدرش برپا شد، ملائکه بر او نازل می‌شوند. چون «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»^{۲۱} پس وقتی آن را پرداختم و از روح خود در آن دمیدم، برای او به سجده درافتید. ملائکه بر او نازل می‌شوند و بر او سجده می‌کنند. چرا؟ چون لیلۃ‌القدر او برپا شده است.

در جنبه‌ی باطنی، لیلۃ‌القدر شبی است که حق متعال با جمیع شؤونش و احدیت جمیع اسماء و صفاتش که حقیقت اسم اعظم است، در آن لیلۃ محتجب است. و خود آن لیلۃ که حق متعال در آن مخفی و محتجب است، تعیین و بُنیه‌ی انسان کامل و ولی کامل است که رسول خدا ﷺ و بعد از ایشان ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام یکی بعد از دیگری هستند؛ تا امروز که حضرت بقیة الله ارواحنا فداء می‌باشند.

فجر چه زمانی است؟ وقتی است که آثار شمس حقیقت از پشت پرده‌های تعینات طالع شود. آن زمان **مَطْلَعُ الْفَجْرِ** است. طلوع شمس از افق تعینات، فجر یَوْمُ الْقِيَامَةِ نیز هست؛ سپیده‌دم روز قیامت انفسی است. فاصله‌ی غروب که لیلۃ آغاز می‌شود تا طلوع که فجر می‌دمد، از مغرب تا **مَطْلَعُ الْفَجْرِ** لیلۃ‌القدر است. این لیلۃ لیلۃ‌القدر است؛ یعنی شب صاحب قدر و ارزش و صاحب شرافت است و به‌طور مطلق از تصرفات شیطانی سالم است. در سیر باطنی هم حالا دیدیم کجاست که دست شیطان به آن نمی‌رسد. اما بقیة‌ی لیل‌ها یا اصلاً سلامت ندارند؛ مانند لیلی بنی‌امیه که جولانگاه شیطان است؛ یا سلامت تمام و به جمیع معانی ندارند؛ مثل لیلی سایر انسان‌ها. اما برای ولی اعظم و حجت خدا «سَلَامٌ هِيَ حَتَّى **مَطْلَعِ الْفَجْرِ**»

امیدواریم خدای متعال این سیر باطنی را روزی ما کند و لیلۃ‌القدر ما فرارسد و در این لیلۃ‌القدر، قیام به خدمت کنیم؛ تا هم قدر این لیلۃ‌القدر را دانسته باشیم؛ هم قیام به خدمت در یوم‌القیامة کرده

^{۲۱}. سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۹؛ سوره‌ی ص، آیه‌ی ۷۲.

باشیم. آنگاه بتوانیم حقیقتی را که همزمان با مطلع الفجر است، که حقیقت سلام و حقیقت وجود مقدس فاطمه‌ی زهرا علیها السلام است، ملاقات کنیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ